

شعر «سکوت»



فریده ثابتی / ژانویه ۲۰۲۲، دی ۱۴۰۰

دیوارهای	سکوت
به پا ایستاده	زوزه می کشید
دیوارها خروشان	سگان هار
دیوارهای شهر	دندان می سائیدند
*****	بانگی نیچید
فقر می خزید	در این سکوت تلخ
فقر سایه می گسترد	*****
کوچه به کوچه	جوی خون
خانه به خانه	بر سنگفرش خیابان
*****	خون داغ
ابر بی باران	خون مذاب
گندم زاران خشک	خون جوان و پیر
سفره ها بی نان	*****
سیلوها اما پر	دیوارها
*****	دیوارهای حاشا
یک سو	دیوارهای شب

قطار ارتش لمپن ها	انبوه ارتش بیکاران
با تفنگ و مسلسل	در جستجوی کار
با گاز و فلفل و خنجر	در آرزوی کار
با آب و آتش و سنگر	کاری به قیمت روزمرگی
در سر اما	کاری برای استثمار
تعفن و گنداب	*****
*****	یک سو
در ترس	انبوه خیل کارگران
از خیزش آگاهی	بی مزد و بی موجب
در صحنه ی عمل	در اعتصاب
از پیکار بی امان	اما فقیرانه و تنها
با دیو سلطه و استبداد	بی شور شورایی
در زیر جامه ی مخمل سرمایه	بی اتحاد و همراهی
در روزی که دور نیست	بی پرچم رهایی
که دیر نیست	*****
در امروز، در فردا	یک سو
در لحظه لحظه ی	قراولان مسلح سرمایه
کار جانفرسا	همراه با

فریده ثابتی

ژانویه ۲۰۲۲ / دی ۱۴۰۰